

تحلیلی از شأن تأسیسی فلسفه اسلامی

(با توجه به مبانی فکری رضا داوری اردکانی)

چکیده:

در این مقاله به تحلیلی از تأسیسی بودن فلسفه اسلامی با تأکید بر مبانی فکری رضا داوری اردکانی می‌پردازیم. این امر با تحلیل محتوای کیفی و استنتاج از آن صورت می‌پذیرد. نویسندگان با بررسی آثار داوری به استنباطی راه یافته‌اند که با ابتدای به آن می‌توان به یک فلسفه شأن تأسیسی داد. این استنباط مبتنی بر سه عنصر کلیدی است که اولاً یافت این عناصر و ثانیاً تحلیل آنها در شأنی معرفتی و ثالثاً قرارداد آنها در مقدمات تحلیلی استدلالی، تماماً توسط نویسندگان صورت گرفته است. این عناصر کلیدی شامل نگاه ویژه داوری به تاریخ، ماهیت فلسفه و جایگاه فیلسوف است. نویسندگان در تحلیل نظرگاه وی، فلسفه را بیان جلوه‌ای از وجود و حقیقت تاریخ را تحقق این جلوه از وجود و همچنین فیلسوف را تماشاگر و حکایتگر آن می‌دانند. نویسندگان مبتنی بر این مبانی، به تحلیل شأن تأسیسی فلسفه در معنای عمومی آن و سپس به تدقیق در معنای تأسیسی بودن فلسفه اسلامی پرداخته‌اند. براین اساس فلسفه اسلامی به مثابه‌ی درک متفاوتی از وجود و فیلسوف به مثابه حکایتگر آن در متن و بطن تاریخی متعلق به عالم اسلامی است و لذا بنا بر استنباط مذکور در تحلیل بنیاد اندیشه داوری، فلسفه اسلامی، فلسفه‌ای تأسیسی است.

کلمات کلیدی: وجود، تاریخ، فلسفه، فیلسوف، داوری اردکانی، فلسفه اسلامی.

مقدمه:

از مسائل مهم مورد مناقشه، مسئله‌ی ماهیت فلسفه اسلامی و بحث بر سر تأسیسی بودن یا نبودن آن است. برخی معتقدند فلسفه اسلامی حاصل فهمی ناقص از فلسفه یونان و تقلید از آن است به همین دلیل آن را فلسفه‌ای تقلیدی می‌دانند. برخی نیز آن را حاصل التقاط فلسفه یونانی با اندیشه‌های متفکران اسلامی دانسته و آن را فلسفه‌ای التقاطی می‌دانند. برخی نیز آن را نه فلسفه که نوعی ایدئولوژی دانسته‌اند. ایدئولوژی که حاصل نگاه خاص فیلسوف اسلامی به اموری همچون زبان و ملیت خود است. در این بین کسانی نیز عنوان کلام اسلامی را برای این فلسفه زبینه‌تر می‌دانند و آن به دلیل ارتباطی است که این فلسفه با دین دارد. از نظر این افراد فلسفه بحثی عقلی است و نباید ملاحظات دینی در آن وارد شود لیکن فلسفه اسلامی از این ملاحظات متأثر بوده است. به موازات تمامی این برداشتها کسانی نیز با رد ادعاهای بیان شده ماهیتی مستقل برای فلسفه اسلامی قائل شده‌اند. یکی از این افراد رضا داوری اردکانی است که از منظری تاریخی بدین مسئله پرداخته است. نویسندگان قصد دارند در ادامه به تحلیلی از دیدگاه او دست یابند. داوری اردکانی، فلسفه اسلامی را حاصل ملاحظات دینی نمی‌داند؛ بلکه بر این باور است که فلسفه حاصل فهمی از وجود است که فیلسوف در عالم اسلامی به آن دست یافته است و این به معنای ورود ملاحظات دینی در مباحث فلسفی و عقلی نیست؛ بلکه مبتنی بر مبنایی از اندیشه است که به صراحت نمی‌توان عناصر آن را در کلام وی یافت. نویسندگان این مقاله با اتکا بر سه مؤلفه تاریخ، فلسفه و فیلسوف به واکاوی این مبنای اندیشه پرداخته و در نهایت صورت‌بندی استدلالی در تحلیل شأن تأسیسی فلسفه اسلامی ارائه نمودند.

فلسفه اسلامی یکی از منابع متقن، غنی و اصیل اسلامی و به مثابه‌ی مظهري از تفکر در عالم اسلامی است. در واقع در شرایطی که نیازمند شناخت و تحکیم ریشه‌های فکری فرهنگی خود هستیم درک جایگاه و شأن این فلسفه که از مبانی فکری و فرهنگی ایرانی اسلامی است، ضرورت دارد. ضمن آنکه می‌توان گفت هر نحوه برداشتی که از فلسفه اسلامی داشته باشیم در نوع رویکردی که نسبت به آن خواهیم داشت تأثیرگذار است. به عنوان مثال می‌توان آن را تقلیدی از فلسفه یونان دانست یا آنکه آن را برآمده از تاریخ و عالم اسلامی خواند. بدیهی است که این دو نحوه برداشت متفاوت، نتایج متفاوتی در بر خواهد داشت. حاصل برداشت نخست به فلسفه اسلامی، قابل توجیه نبودن تحقیق و پژوهش در آن خواهد بود چرا که باوجود در دسترس بودن آثار فلسفه یونان به عنوان منبع و مأخذ و ریشه فلسفه‌ی اسلامی جایی برای تحقیق در فلسفه اسلامی باقی نمی‌ماند. در حالی که حاصل

برداشت دوم این است که وجه تحقیق در آن باقی مانده و از گذار این تحقیق می‌توان به فهم بهتر تاریخ خود و راه‌گشایی‌های احتمالی از آن دست‌یافت. همچنین باید گفت وجه بررسی منظر داوری اردکانی در این مسئله این است که وی شخصیتی علمی است که ضمن تسلط بر فلسفه غرب و اشراف بر فضای فکری حاکم بر تفکر غربی و نوع تلقی که نسبت به فلسفه اسلامی وجود دارد، به تحقیق در آثار فلسفه اسلامی و به‌ویژه فلسفه فارابی پرداخته است. از منظر وی نه تنها این فلسفه حاصل التقاط یا تقلید از فلسفه یونان یا حاصل کج‌فهمی این فلسفه نیست؛ بلکه بر این باور است که این فلسفه متعلق به عالم اسلامی است و حاصل فهمی متناسب با این عالم است و بر این اساس فلسفه‌ای تأسیسی است.

در باب ماهیت فلسفه اسلامی پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته است. مسئله اصلی در مقاله «چیستی فلسفه اسلامی» به قلم دیوانی (1397) توجه به وجه تسمیه‌ی فلسفه اسلامی است. او تلاش دارد با توجه به باید‌ها و نبایدهای یک تعریف منطقی، به تعریفی مانع و جامع از فلسفه اسلامی دست یابد ضمن آنکه توجه به ویژگی‌هایی همچون تبیین و تشریح فلسفی از تعلیمات دین، تطبیق یافته‌های فلسفی بر آموزه‌های دین و استنباط پاسخ فلسفی از متون دینی را نیز به عنوان ملاک‌هایی مجزا در نظر دارد. دیباجی و حسین‌نیا (1397) در مقاله «بررسی هویت فلسفه اسلامی در آثار علامه طباطبایی (ره)» به بررسی دیدگاه علامه طباطبایی پرداخته‌اند. از نظر علامه متفکران اسلامی از همان ابتدا پی برده بودند که از طریق فلسفه می‌توان به حقایق آفرینش دست‌یافت. ایشان فلسفه اسلامی را بحث در عقلیات و یقینات می‌دانند که در آن کاوش‌های آزادانه‌ی عقلی در زمینه وجود و احکام آن صورت می‌گیرد. همچنین قید اسلامی نشان از ابستر شکل‌گیری این فلسفه می‌دهد به این معنا که فلسفه اسلامی در مواجهه با دنیای اسلام و مسائل آن به وجود آمده و سیر نموده است. این فلسفه از جهت کمیت مسائل، انسجام و ربط بین مباحث و پویایی در حل مسائل عملکرد مناسبی داشته است. عبداللهی (1397) در مقاله «چه باشد آنچه خواندش (فلسفه اسلامی)» با تبیین برخی از نظرات اندیشمندان غربی و عرب تلاش نموده است با ارائه تصویری از جریان فکری فلسفه اسلامی از کنای تا امروز و همچنین توجه به آموزه‌های شیعی برگرفته از امامان معصوم از ماهیت مستقل این فلسفه دفاع نماید. مظاهری و علوی (1399) در مقاله «فلسفه اسلامی از امتناع تا ضرورت، تحلیل نظرات موافقان و مخالفان فلسفه اسلامی در دوره معاصر ایران» به بررسی دیدگاه مصطفی ملکیان، غلامحسین ابراهیمی دینانی و رضا داوری اردکانی در زمینه اصالت فلسفه اسلامی پرداخته‌اند. نویسندگان به تبیین دو مفهوم فلسفه و دین در نظام فکری هر یک از این سه شخصیت پرداخته‌اند. بر این اساس ملکیان را در زمره مخالفین با وجود فلسفه اسلامی معرفی می‌کنند و در مقابل دو شخصیت دینانی و داوری را قائل به اصالت این فلسفه می‌دانند. از نظر نویسندگان، داوری هر جریان فکری که به پرسش از وجود پردازد را فلسفه می‌داند و فلسفه اسلامی به این پرسش پرداخته است. داوری هر چند بین فلسفه و دین تباینی نمی‌بیند؛ اما فلسفه را باطن دین نیز نمی‌داند و با این نظر مخالف است.

نگاهی به پیشینه تحقیق نشان می‌دهد که پژوهش حاضر با نگاهی کاملاً متفاوت به مسئله پیش رو پرداخته است که به نحوی می‌توان این تمایزات را که حاصل تحقیق در بین کلیه آثار داوری اردکانی و استنباط امر تأسیسی بودن فلسفه مبتنی بر سه مؤلفه مهم در بطن اندیشه داوری، یعنی نگاه خاص داوری به فلسفه، تاریخ و فیلسوف، بیان نمود؛ استنباطی که در آثار خود رضا داوری اردکانی نیز با چنین تصریحی بیان نگشته و در اندیشه ایشان آشکار نیست و در واقع تماماً تحلیل و استنباط و صورت‌بندی نویسندگان و از اضممار به تصریح آوردن آن است. در بنیاد اندیشه داوری، فلسفه به عنوان یکی از انحاء تفکر، امری فراتر از برهان‌های عقلی است. این فلسفه حاصل درکی خاص از وجود است که برای یک متفکر قابل دریافت است؛ بنابراین در این پژوهش به فیلسوف نیز از دریچه دیگری نظر شده است. نوع تلقی داوری از تاریخ نیز یکی از ارکان استنباطی نویسندگان است این مؤلفه‌ای است که در هیچ یک از این آثار سخنی از آن به میان نیامده است.

اکنون مبتنی بر برداشت و استنباط نویسندگان اولاً به معنای خاص معرفتی این سه مؤلفه پرداخته، سپس از این رهگذر ضمن نزدیک‌شدن به تحلیل استنباطی نویسندگان از معنای تأسیسی بودن فلسفه، به برداشتی تحلیلی در این معنا خواهیم پرداخت که فلسفه‌ی اسلامی، فلسفه‌ای تأسیسی است؛ در ادامه تأسیسی بودن این فلسفه را در قالب صورت‌بندی استدلالی منسجمی بیان می‌کنیم. در نهایت شاخصه‌ی مهم این فلسفه‌ی تأسیسی یعنی نسبت عقل و دین در این فلسفه تبیین خواهد شد.

1. مبانی راهگشا در فهم تأسیسی بودن یک فلسفه

نویسندگان با بررسی آثار مکتوب و غیرمکتوب رضا داوری اردکانی و تحلیل سخنانش که گاه بر اثر ناآشنایی با منظومه‌ی فکری ایشان به ظاهر متناقض یا مبهم می‌نماید به سه مؤلفه مهم مستتب از آرای وی دست یافته‌اند و در برداشت ماهیت و ربط این سه مؤلفه توجه ویژه‌ای به مراد و مقصود داوری داشته‌اند. به اعتقاد نویسندگان کشف این سه مؤلفه و ارتباط آن‌ها نقشی مهم در رهنمایی به‌سوی فهم منظور داوری از تأسیسی بودن یک فلسفه دارد. این سه مؤلفه شامل تاریخ، فلسفه و فیلسوف است. داوری با کنارگذاشتن معنای عرفی از این سه مؤلفه، فهم دیگری را به مخاطب خود ارائه می‌کند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

تاریخ: در بطن اندیشه داوری، مخالفت با نوعی نگاه عرفی به تاریخ که مشتمل بر جمع‌آوری وقایع و حوادث ایام می‌باشد، وجود دارد ضمن آنکه وی ناقد نظرگاهی است که در آن تاریخ به مثابه یک ظرف و انسان و اعمال او به مثابه مظلوف آن است. با بررسی آثار داوری ردپای دو برداشت متفاوت از تاریخ را می‌توان یافت این دو عبارتند از برداشت خطی و برداشت دوری از تاریخ.

آبشخور برداشت خطی از تاریخ مبتنی بر تحولات دوره رنسانس و ظهور انسانی دیگر است. انسانی که خود را دائرمدار عالم دانسته و با عقلی بریده از وحی و با اراده‌ای سیطره‌وار به طبیعت و جهان می‌نگرد و آن را بازشناسایی می‌کند. در این شناسایی دوباره از باورها و یافته‌ها و آموزه‌های گذشته فاصله می‌گیرد.

در این بازشناسایی، انسان را نیز از منظری دیگر می‌شناسد. بدین ترتیب که انسان در نظر بشر جدید دارای حیات و سیری از نقص به کمال است. در این سیر انسان مراحل طفولیت خود را که شامل دوران وهم و جادو و اسطوره است در طول قرون گذشته سیری نموده و در اکنون خود به مرحله عقلانیت راه یافته است. بنا بر برداشت خطی از تاریخ، بشر جدید، گذشته و یافته‌های گذشته را با دید تحقیرآمیز می‌نگرد و از آن سخن می‌گوید؛ زیرا تاریخ گذشته، تاریخ صبرورث بشر است و اکنون نسبت به تمام گذشته در تمام شئون و جنبه‌های عقلی، علمی و کیفیت زندگی کامل‌تر می‌باشد. این نحوه نگاه به تاریخ به طرز قابل تأملی بر فهم اذهان عمومی نیز سایه افکنده است.

اما در نظرگاهی دیگر به تاریخ، می‌توان به برداشت دوری از تاریخ اشاره نمود که به مثابه درکی معرفتی از تاریخ و در نسبت مستقیمی با ظهورات حق است در این نظرگاه حق دارای ظهوراتی است و هر دوره‌ی تاریخی در واقع تحقق یکی از ظهورات حق است. این ظهورات که تحت عنوان حاکمیت اسم یا اسمایی از آنها یاد می‌شود با خود امکان‌ها و شرایطی را به همراه دارد که آن را از دوره‌های دیگر مجزا می‌کند. (ن ک داوری اردکانی، 1389 الف: 283).

کتاب «فصوص الحکم» محی الدین بن عربی را می‌توان به نحوی تاریخ قدسی و باطنی از زمان ظهور آدم تا دوران ختم نبوت دانست. در این کتاب هر فصلی به پیامبری که مظهر اسمی از اسمای الهی است اختصاص دارد. به نظر عارفان، نه فقط انبیا مظهر اسمای الهی‌اند بلکه با نبوت ایشان اسمی که مظهر آن‌اند حاکم می‌شود و امت را راه می‌برد. (داوری اردکانی، 1389 الف: 340).

، مؤیدالدین جندی که از شارحان فصوص الحکم می‌باشد نیز در شرح ظهور حاکمیت اسماء در ادوار تاریخی می‌گوید: «هریک از حضرات اسمای کلی و حضرات اسمای تالی فرعی و نسبت‌های حرفی نیز حکمتی مختص خود دارد که خداوند، اهل آن‌ها را قبض می‌کند و آن حکمت را بر آنان افاضه می‌نماید؛ و هر حضرتی از حضرات، عالمی خاص خود دارد که همه‌ی آثار، افعال، علوم، حکم، احکام و تجلیات خود را در آن آشکار می‌کند و همه اسماء و حضرات دیگر، اعوان و اتباع اویند». (جندی، 1381: 83)

با ابتهای بر برداشت دوری از تاریخ، هر دوره به دلیل شرایط خاص خویش یکتا و از دیگر دوره‌ها و امکان‌ها و شرایط آنها کاملاً متمایز است. ضمن آنکه مراد از دوره در برداشت دوری از تاریخ، اشاره به هیچ بازه زمانی نیست. بلکه هر دوره، با ظهور حق و درک آن رقم می‌خورد. «تا وقتی که نامی حاکم است همه چیز در دایره ولایت آن نام صورت می‌گیرد و پایان کار به آغاز آن بازمی‌گردد و چون دوران غلبه یک نام پایان یابد و نام دیگر حاکم شود حوادث صورت و معنی دیگر پیدا می‌کنند. در این طرح، تکرار و تطور هر دو هست به این معنی که در حدود ولایت یک نام، همه چیز دور آن نام می‌گردد؛ اما غلبه یک نام دائمی نیست و نام‌ها در پی هم می‌آیند تا اینکه تاریخ به پایان می‌رسد.» (داوری اردکانی، 1389 الف: 340)

در تحلیل اندیشه داوری اردکانی، نویسندگان بر این باورند که در بطن اندیشه وی به تاریخ، دیدگاهی معرفتی نهفته است و وی به خلاف فضای فهم عرفی حاکم که مبتنی بر نگاهی خطی به تاریخ است بنا بر منظر دوری به تاریخ می‌نگرد. نگاه خاص وی به تاریخ یکی از مؤلفه‌هایی است که به استنباط نویسندگان نقش مهمی در تحلیل تأسیسی دانستن فلسفه اسلامی در نظریه داوری دارد.

فلسفه: مبتنی بر برداشتی متداول و آکادمیک، فلسفه، علمی است که متضمن بررسی موضوع «وجود به ما هو وجود» است ضمن آنکه در این بررسی مسائل و احکام مرتبط با وجود و احکام و مسائل آن نیز در قالب استدلال‌هایی منطقی مورد اثبات یا رد واقع می‌گردد. این تلقی متداول از فلسفه، از دیدگاه داوری فاصله دارد؛ شاید به این دلیل که فلسفه در برداشت متداول در حد یک علم تنزل یافته و بیش از آنکه به حقیقت موضوع آن _وجود_ پرداخته شود به مفهوم آن توجه شده است. در اندیشه داوری اردکانی فلسفه، یک علم نیست؛ بلکه نحوی از «تفکر» است. در این مقام توجه به مراد وی از تفکر حائز اهمیت است. به باور نویسندگان این مقاله، داوری تفکر را «حرکت عقل میان معلوم و مجهول» (مظفر، 1384: 39) نمی‌داند؛ بلکه آن را در منظری معرفتی، به مثابه سیری وجودی که از باطل به سوی حق صورت می‌گیرد، می‌یابد. به بیانی دیگر تفکر سیری وجودی است که از تعلقات و عادت‌ها و کثرات به سوی وحدت و یکرنگی واقع می‌گردد و به وجود متفکر شرف حضور و شهود می‌دهد؛ بنابراین این سیر به ساحت برتر وجود انسان برمی‌گردد. این برداشت معرفتی از تفکر در مآثر تاریخی معرفتی ما یافت می‌شود. از جمله می‌توان به کتاب گلشن راز، در مقام پاسخ به پرسش تفکر چیست اشاره نمود:

«تفکر، رفتن از باطل سوی حق

به جزو اندر بدیدن کل مطلق»

در شرح این بیت می‌خوانیم: «تفکر به اصطلاح این طایفه، رفتن سالک است به سیر کشفی به طریقی که در اول گذشت، از کثرات و تعینات که به حقیقت باطلند، یعنی عدمند، به سوی حق، یعنی به جانب وحدت وجود مطلق که حق حقیقی است و این رفتن عبارت از وصول سالک است به مقام فناء فی الله، و محو و متلاشی گشتن ذرات کاینات در اشعه نور وحدت ذات «کالقطره فی الیم» (لاهیجی، 1398: 45)

بیان شد که فلسفه نحوی از تفکر است که در آن درکی از حقیقت وجود حاصل می‌شود. بر پایه‌ی این درک که نه از راه دلیل و برهان، بلکه با علمی حضوری و شهودی و با سیری وجودی حاصل می‌گردد نظام فلسفی متقنی پایه‌ریزی شده و تمامی مسائل با توجه به این درک اصیل و اساسی مورد بررسی واقع می‌شود (داوری اردکانی، 1383 الف: 19). با نظر به دیدگاهی معرفتی، ساحت وجود رفیع‌تر از آن است که بتوان از راه فلسفه‌ورزی‌های علمی و با تعقل عقل معاش _ عقل بریده از فهم معانی کلی _ به فهمی از آن دست یافت. در بطن اندیشه داوری، فلسفه نه به عنوان یک بحث عقلی علمی بلکه به عنوان درک و یافت وجودی جلوه‌ای از حقیقت معنا می‌یابد.

در نظام اندیشه وی _ یعنی از پس نگاهی دوری به تاریخ و درکی وجودی از حقیقت وجود _ درک و یافت وجود در یک دوره تاریخی، حاکم بر این دوره بوده و پایه و اساس تمام معرفت‌هایی است که انسان نسبت به خود و جهان پیدا می‌کند، به بیان دیگر از پس این درک، شناخت خاصی به انسان، جهان و خدا همچون فرهنگی و هوایی که تنفس شود در رگ‌وبی جامعه نفوذ می‌نماید و توان آن را دارد که تاریخ و تمدن را متناسب با این درک از وجود محقق نماید. شاید به همین دلیل است که وی در تعریف دیگری از فلسفه می‌گوید: «فلسفه شأنی از تاریخ است» (داوری اردکانی، 1383 الف: 20)؛ بر این اساس به نظر می‌رسد داوری بر این باور است که می‌توان تاریخی بر پایه‌ی فلسفه بنا نمود و از طرفی دیگر وی فلسفه را نیز درک جلوه‌ای از وجود می‌داند، بنابراین تحلیل می‌توان گفت در نظام اندیشه داوری اردکانی تاریخ بر اساس درکی از وجود رقم می‌خورد.

فیلسوف: حال که معنای فلسفه از منظر داوری اردکانی مشخص شد می‌بایست به تلقی او از فیلسوفی که مخاطب چنین فلسفه‌ای قرار می‌گیرد پرداخت. برای فهم بطن تفکر داوری از فیلسوف، باید به جایگاه ویژه تفکر در اندیشه او توجه داشت. فیلسوف به عنوان یک متفکر، اهل حضور است. در این حضور با جلوه‌ای از اسم جلال حق روبرو شده و از هیبت جلالی فانی در حق شده به گونه‌ای که دیگر اثری از خود نمی‌بیند. او به یافت و درکی از حق می‌رسد و صاحب «وقتی» خاص با حق می‌شود. تفکر همین یافت و درک اوست. درکی که با دوری از همه‌ی تعلقات و

باید و نباید‌های زمانه و در فضای به دور از خودیت‌ها و عصبیت‌ها حاصل می‌شود. «تفکر هر چه باشد، متفکر را از خود می‌ستاند. متفکر چنان از خود ستانده می‌شود که مفتون ظواهر و آثار و عوارض نیست» (داوری اردکانی، 1386: 29).

این درک، درک جلوه‌ای از وجود است و هر چه متفکر در ربط و اتصال به حق، وجودی آزاده‌تر و براین اساس اتصالی قوی‌تر و شدیدتر داشته باشد درک او نیز کامل‌تر و واضح‌تر و شدیدتر خواهد بود؛ بنابراین این درک ماحصل فرهنگ حاکم در زمانه فیلسوف نیست؛ بلکه درکی است وجودی که جان فیلسوف را مخاطب قرار می‌دهد و فرهنگ‌ساز می‌باشد. «فلاسفه از پیشینیان خود بسیار چیزها می‌آموزند، اما اگر اهل حضور نباشند متفکر نیستند، بلکه چیزهایی از فلسفه می‌دانند. گذشتگان ما گفته‌اند که «اول العلم معرفة الجبار» و افلاطون و ارسطو آغاز فلسفه را درد و حیرت و هیبت دانسته‌اند. در کتاب جاویدان خرد آمده است که «سر علم خداشناسی است»، اما این گفته ترجمه «اول العلم معرفة الجبار» نیست و شاید بتوان گفت که مراد از آن این است که شریف‌ترین علم خداشناسی است، ولی خداشناسی به اعتباری آغاز علم نیست و این دو گفته را نباید درهم آمیخت. پس وقتی می‌گویند که «اول و آغاز علم معرفت جبار» است، باید دید که معنی آن چیست. «جبار» اسم جلال است و همه چیز در برابر جلال نیست می‌شود و آدمی هم فراروی نور جلال خود را نیست می‌یابد و در این نیست یافتن و درد و هیبت حضور است که تفکر ممکن می‌شود (در اینجا منظور تفکر به معنی متداول یعنی سیر به مبادی و سیر از مبادی به مطلوب و مراد نیست. این تفکر، فرع تفکر اول است)» (داوری اردکانی، 1391: 88).

با توجه به آنچه ذکر شد می‌توان گفت درک جلوه‌ای از وجود برای هر کسی امکان‌پذیر نیست. جان آزاده از تعلقات و مشهورات زمانه می‌طلبد؛ بنابراین فیلسوف کسی نیست که در بحث‌های عقلی در مورد جهان خداوند و... تبحر یافته است؛ بلکه او صاحب «وقت» شده و به درک جلوه‌ای از حق دست یافته است؛ به عبارت دیگر فیلسوف کسی است که می‌تواند قدم به وادی تفکر بگذارد و به یافتن از وجود دست یابد. وی تماشاگر و سخنگوی وجود است و این سخنوری در نازل‌ترین مرتبه‌ی آن در قالب فلسفه‌ی وی تبلور می‌یابد.

همچنین توجه به این نکته بسیار حائز اهمیت است که معرفت خداوند به اسم جلال و گذشتن فیلسوف از خود و خودیت‌هایش امری ذومراتب است. به هر میزان که فیلسوف از تعلقات و حجاب‌ها آزاد شود به همان میزان یافتن همه‌جانبه‌تر و کامل‌تری از وجود خواهد داشت. همان‌طور که بیان شد فیلسوف در این نیست شدن که در واقع ترک خود و خودخواهی‌هاست با جلوه‌ای از وجود مواجه می‌شود. داوری در پاسخ به این سؤال که فیلسوفان که از فطرت عادی (فطرت اول) خارج می‌شوند چه دستگیرشان می‌شود؟ پاسخ می‌دهد که به طرحی از وجود می‌رسند. مصادیقی از آن طرح‌ها عبارت‌اند از: «افلاطون عالم مثال و مدینه مثالی را یافت و ارسطو عالم مثال و عالم طبیعت را به هم پیوند یافته دید. فارابی و ابن سینا و سهروردی و ملاصدرا طرح اتحاد دین و فلسفه در انداختند. فرانسیس بیکن علمی را یافت که با آن زندگی بشر می‌توانست بهبود یابد و دکارت دانای این علم و بشر خودآگاه را کشف کرد. کانت به عقل انتقادی دست یافت و آن را ره آموز جهان منورالفکری کرد» (داوری اردکانی، 1389 ب: 57).

بنابراین، در تحلیل بطن نظرگاه داوری، فیلسوف صاحب وقت و حضور است و به مثابه تماشاگر و حکایتگر وجود طرحی از وجود را درمی‌یابد و بیان می‌دارد.

02 جمع سه مؤلفه: در نهایت با تحلیل بنیاد اندیشه داوری درباره سه مؤلفه تاریخ، فلسفه و فیلسوف به باور نویسندگان این مقاله می‌توان به نسبت درهم‌تنیده سه مؤلفه مذکور دست یافت و تعریفی از تأسیسی بودن یک فلسفه از منظر وی ارائه نمود. در سایه تلقی دوری از تاریخ، تاریخ دارای ادوار متفاوتی می‌توان باشد که هر یک با ظهور و تحقق وجود صورت می‌پذیرد. فیلسوف به مثابه‌ی یک متفکر در فلسفه‌ورزی‌های خویش که سیری وجودی است به درک جدیدی از وجود می‌رسد که این درک در حد ظرفیت وجودی وی است. پس از آن در قامت سخنگو و حکایتگر وجود، یافت و درک خویش را در قالب فلسفه خویش ارائه می‌نماید.

باتوجه به آنچه ذکر شد به نظر می‌رسد فلسفه‌ای که در آن فیلسوف به درک جلوه تاریخی وجود دست می‌یابد و بر اساس این درک تاریخی از وجود، احکام و مسائل و فروعات را می‌یابد فلسفه‌ای تأسیسی است؛ نویسندگان بنا بر این استدلال به تحلیلی بر تأسیسی بودن یک فلسفه در منظومه‌ی فکری داوری اردکانی راه یافته‌اند.

3. رهیافتی تحلیلی تطبیقی با پیوست مبانی مذکور به مسئله تأسیسی بودن فلسفه اسلامی

پیش از این سه مؤلفه مهم در بطن تفکر رضا داوری اردکانی، واکاوی شد که به عقیده نگارندگان، این نوع خاص فهم از سه مؤلفه، می‌تواند نقش مهمی در فهم معنای تأسیسی بودن یک فلسفه در منظر او داشته باشد. ذکر دوباره یافته‌های تا به اکنون مقاله از آن جهت ضرورت می‌یابد که در ادامه در پی تطبیق مبانی فوق‌الذکر به طور خاص در فلسفه اسلامی هستیم؛ بنابراین در ادامه می‌بایست با توجه به تبیین تحلیلی که نویسندگان از معنای تأسیسی بودن یک فلسفه از منظر داوری اردکانی ارائه داده‌اند در پی فهم تلقی هر یک از سه مؤلفه تاریخ، فلسفه و فیلسوف و نقش تأسیسی آن‌ها در فلسفه اسلامی باشیم تا در نهایت مبتنی بر آن، جایگاه و اصالت فلسفه اسلامی روشن شود.

تاریخ و عالم اسلامی: پیش از این به تبیین بطن تفکر و نگاه داوری به تاریخ پرداختیم. بیان شد که تاریخ دارای سیری خطی بدین صورت که روندی از نقص به کمال طی کند نیست؛ بلکه تاریخ دارای ادواری است و هر دوره با تحقق جلوه‌ای از وجود رقم می‌خورد و مناسبات متناسب با این جلوه از وجود را محقق می‌سازد. تاریخ دوره اسلامی ماهیتی کاملاً متفاوت با دیگر ادوار تاریخ دارد. فلسفه اسلامی در حالی از سوی برخی از صاحب‌نظران متصف به صفاتی از جمله تقلیدی یا التقاطی یا بدفهمی فلسفه یونانی می‌شود که برآمده از «عالم اسلامی» است و این عالم کاملاً متفاوت با دوره یونانی است. مطمئناً فهم و درک حاصل از بودن در عالم اسلامی و مناسباتی که این نحوه درک با خود به همراه می‌آورد خاص این دوره است. از جمله مهم‌ترین شاخصه‌های این دوره که آن را از دوره یونانی و فلسفه‌ی آن و همچنین از همه ادوار دیگر مجزا می‌کند فهمی است که از وجود به ما هو وجود در عالم اسلامی حاصل می‌شود که در این درک، وجود خداست (داوری اردکانی، 1389 ج: 148).

فلسفه اسلامی و درک خاص از وجود: با توجه به تبیینی که از مفهوم فلسفه در بطن اندیشه داوری اردکانی ارائه گردید دانستیم که فلسفه چیزی در حد یک علم نیست؛ بلکه درک جلوه‌ای از وجود است؛ بنابراین می‌توان گفت که درک فلسفه‌ی یک دوره تاریخی در گرو نزدیک شدن به درک فیلسوف از وجود است. زیرا این درک امری شهودی است و ماحصل قیل و قال‌های فلسفی نیست. موضوع فلسفه به عنوان اصلی اساسی به همه‌ی احکام و مسائل فرعی فلسفه صیغه‌ای متناسب با خود می‌دهد و باعث قوام یک فلسفه می‌شود. در دوره اسلامی درکی از وجود حاصل شد که به طور کلی متفاوت از درک از وجود در ادوار گذشته و از جمله در دوره یونان بود. در این درک، وجود مطلق خداوند است.

به طور مثال در دوره یونانی عالم، دایر مدار بود به این معنا که فیلسوف یونانی در پی کشف مبنا و حقیقت عالم، حقیقت را جزئی از همین عالم می‌دانست. در دوره اسلامی وجود، خداست. این دو نوع نگاه می‌تواند آبهستن تمایزات چشمگیری در ادامه باشد. داوری می‌گوید: «مهم‌ترین مطلب در قوام فلسفه اسلامی این است که در آن وجود مطلق، خداست. اگر می‌فرمایید موضوع فلسفه، مطلق وجود است سخت‌تر را تصدیق می‌کنم؛ اما امیدوارم شما هم بپذیرید که همواره از ابتدای تاریخ فلسفه تا عصر حاضر وجود و موجود با هم اشتباه شده است. ارسطو که شاید در این باب از همه کم‌اشتباه‌تر باشد وجود را انرگیا دانسته است (انرگیا را ما فعلیت ترجمه کرده‌ایم و مگر فعلیت موجود نیست) یونانیان خدا و خدایان را جزئی از عالم می‌دانستند؛ اما در فلسفه اسلامی، خدا، متعالی از موجودات و صرف الوجود دانسته شد» (داوری اردکانی، 1390: 283). این تلقی خاص از وجود از جهتی باعث مطرح شدن مباحثی کاملاً جدید و متناسب با این درک از وجود در فلسفه اسلامی شده است و از جهتی دیگر فهم و درکی متفاوت به مفاهیم مطرح شده در فلسفه‌های گذشته داده است.

به طور مثال در این درک جدید از وجود و دقیقاً متناسب با این درک برای اولین بار در تاریخ فلسفه با تقسیم وجود به دو قسم واجب و ممکن روبرو هستیم. از آنجا که نسبت ممکن به وجود و عدم یکسان است و یا به عبارت دیگر از ممکن سلب ضرورت وجود و عدم می‌شود، نیازمند چیزی به عنوان واجب‌الوجود بالذات و علت‌العلل هستیم. همچنین متناسب با این درک از وجود است که برای اولین بار بحث ماهیت و وجود مطرح می‌شود و با خود بحث‌های فلسفی فراوانی را به همراه می‌آورد که نه تنها در درک بهتر وجود به ما هو وجود تأثیر بسزا داشته است چنانچه در دعای قائلین به اصالت ماهیت یا وجود شاهد آن بوده‌ایم؛ بلکه در فهم بسیاری از مسائل فرعی فلسفه نیز راهگشا بوده است. (داوری اردکانی، 1383 ب: 76). می‌توان به عنوان نمونه بحث‌هایی که پیرامون عین ماهیت یا جزء ماهیت یا زائد بر ماهیت بودن وجود و چگونگی ماهیت واجب‌الوجود مطرح شده است را نام برد. (داوری اردکانی، 1389 د: 143) همچنین بحث‌های مهم مربوط به مشترک لفظی یا معنوی وجود و تشکیک یا تواطی که در

کند و کاوهای فلسفی به بحث‌هایی همچون وجود کلی سعی و نفس رحمانی و وحدت شخصی وجود در اندیشه ملاصدرا راه می‌یابد نقش مهمی در شکل‌گیری یک جهان‌بینی ویژه و شناختی متفاوت از حقیقت عالم مهیا می‌کند.

همچنین فارابی ماهیات را به مقولات جوهر و عرض تقسیم می‌کند که مقوله‌ی عرض، خود شامل نه قسم می‌شود این در حالی است که ارسطو نیز از ده مقوله نام می‌برد که البته همه، مقولات وجودند (داوری اردکانی، 1390: 283) تقسیم ماهیات به دو مقوله جوهر و عرض و تقسیم نه‌گانه عرض تقسیم‌بندی متفاوتی را از ممکن‌الوجود ارائه می‌کند که مبنای مباحث دیگر فلسفی است. از جمله آنکه در تعریف و شناخت کلیه اشیا، ابن‌سینا از این تقسیم‌بندی نهایت استفاده را می‌کند و تعریف به حد و رسم را ارائه می‌کند. در همین زمینه شیخ اشراق با رد نظر ابن‌سینا در امکان یافتن فصل ماهیات از یافتن مجموعه‌ای از عوارض مرتبط با ماهیات سخن می‌گوید. داوری در مورد تقسیم ماهیات به جوهر و عرض می‌گوید: «این نحوه تقسیم یک امر جزئی بی‌اهمیت نیست و نباید آن را تصرف کوچکی در یکی از ابواب حکمت دانست. بلکه مؤدی به طرح بسیاری از مسائل اساسی در فلسفه اسلامی شده است» (داوری اردکانی، 1377: 123). یکی از بحث‌های مهم و بسیار مورد مناقشه در فلسفه اسلامی، پیرامون مجعول بودن وجود یا ماهیت است که هر یک با خود لوازمی را به همراه دارد. از آن جمله داوری می‌گوید: «حتی علم طبیعی در فلسفه اسلامی از حیث اساس و مبنا با طبیعیات ارسطو متفاوت است؛ زیرا مسلمین به موجودات طبیعی از آن حیث که مجعول خداوند است نظر می‌کردند». (داوری اردکانی، 1377: 130).

به طور کلی می‌توان گفت مباحث فلسفه‌ی اسلامی با تلقی جدیدی از وجود در یک هیئت تألیفی عرضه شده است؛ به طوری که بحث اصالت وجود ملاصدرا بی‌ارتباط با معنای تازه‌ای که از علیت مطرح شد نیست و مباحثی همچون بحث تشکیک در وجود، حرکت جوهری و اتحاد عاقل و معقول نیز در ارتباط با بحث اصالت وجود مطرح می‌شوند. با توجه به بحث حرکت جوهری، حدوث زمانی عالم اثبات می‌شود و ربط حادث به قدیم و پس از آن بحث جسمانیة الحدوث بودن نفس انسان نیز در ارتباط با بحث حرکت جوهری است. همچنین نسبتی که فلسفه‌ی اسلامی با تصوف پیدا می‌کند، با توجه به بحث‌های اتحاد عاقل و معقول و حرکت جوهری و وحدت وجود است (داوری اردکانی، 1379: 77).

همچنان که بیان شد در این فلسفه مسائلی نیز وجود دارد که در تلقی جدید از وجود به گونه‌ای دیگر مراد شده‌اند. به عنوان نمونه بحث علیت و علم الهی را می‌توان نام برد. در فلسفه یونانی در مورد بحث علیت، افلاطون از صناعی سخن می‌گوید که خلق از عدم نمی‌کند. او در واقع بر اساس عالم مثال چیزها را می‌سازد. ارسطو نیز خدا را علت غائی می‌داند؛ اما در فلسفه اسلامی، علت، علت فاعلی است، علت وجود و قوام است و در سلسله‌ی علل به علتی می‌رسد که دیگر معلول نیست؛ بلکه واجب‌الوجود است و هر آنچه در این سلسله موجود است، وجودش را از واجب‌الوجود گرفته است. همچنین در مورد مسئله‌ی علم خداوند، ارسطو خداوند را عالم به جزئیات نمی‌داند در حالی که در فلسفه‌ی اسلامی هیچ ذره‌ای از علم خداوند بیرون نیست، «فارابی می‌گوید حق خداست و معانی دیگر حقیقت در آثار او به این معنی مربوط می‌شود؛ زیرا وقتی حقیقت را مطابقت علم با شی می‌داند نظرش به این است که همه‌ی موجودات در علم الهی موجود بوده و آنچه در قضای الهی وجود داشته به مرتبه قدر تنزل یافته است. همچنین وقتی حق را ازلی می‌داند متوجه همین معناست... هیچ یک از این معانی را در آثار یونانیان نمی‌یابیم». (داوری اردکانی، 1377: 123).

بنابراین شباهتی که در ظاهر موضوعات و عبارات و حتی در کلمات فلسفی می‌بینیم را نباید حاکی از تقلید یا تکرار مطالب گذشته بدانیم؛ بلکه مسائل در نسبتی که با اصول خود دارند بازتعریف می‌شوند و نباید در تعریف جدید، بدون در نظر گرفتن تغییرات به وجود آمده در مرادی که از مسائل می‌شود، همچنان که داوری خود می‌گوید: «هر چند که غالب این تغییرات بدان حد نبود که هر کس مختصر آشنایی با فلسفه پیدا کند به فهم و درک دقایق آن برسد؛ اما فلاسفه‌ی اسلامی و محققان در این فلسفه، کم‌وبیش متوجه این معنی بودند» (داوری اردکانی، 1377: 135).

ممکن است گفته شود که اصل تازه‌ی فلسفه اسلامی یعنی محور و میزان بودن خداوند، پیش از این در آثار افلوطین و اسکندرانیان مطرح شده است. داوری معتقد است که علی‌رغم اینکه در آثار افلوطین خدا به عنوان علت العلل دانسته شده؛ اما تا زمان ظهور فلسفه اسلامی همچنان بحث‌ها بر اساس تلقی یونانی از وجود صورت می‌گرفته است؛ یعنی همچنان فهم یونانی بر نگاه‌ها غالب بوده است. این فیلسوفان اسلامی و پس از آن‌ها مسیحی بوده‌اند که در بحث‌های خود با چنین نگاه و پیش‌فرضی که وجود، خداست به بحث و نظر پرداخته‌اند (داوری اردکانی، 1391: 90).

با توجه به آنچه ذکر شد فلسفه امری تاریخی است و در هر دوره از تاریخ با درکی خاص از وجود تحقق می‌یابد. فلسفه اسلامی نیز فلسفه‌ای است که متعلق به عالم اسلامی است و درک حاصل از وجود در این عالم شاخصه این فلسفه است و تمامی احکام مطرح شده در این فلسفه در راستای این درک از وجود شکل می‌گیرد. در همین راستا می‌توان به موضوعاتی در فلسفه اسلامی اشاره نمود که برای اولین بار در تاریخ فلسفه بیان شده‌اند و نقش بسیار مهمی در روند تفصیل یافتن این فلسفه داشته‌اند. ضمن آنکه می‌توان به مسائلی نیز اشاره نمود که هر چند ظاهراً در سخنان پیشینیان مطرح شده است؛ اما در فلسفه اسلامی با درکی متفاوت و معنایی متناسب با درک حاصل از وجود مطرح شده‌اند.

فارابی فیلسوف: در واکاوی اندیشه دآوری اردکانی از فیلسوف بیان شد از آنجا که حقیقت فلسفه چیزی ورای یک علم است فیلسوفی که مخاطب این فلسفه قرار می‌گیرد نیز صرفاً کسی نیست که به آرای فلسفی تسلط دارد؛ بلکه درک از وجود، نیازمند علم حضوری است و این علم در وادی تفکر حاصل می‌شود. وادی تفکر هنگامه‌ای است که در آن متفکر آزاد از همه بایدها و نبایدها و تعلقات با جانی آزاد از غیر و در بند حقیقت به فهمی از حقیقت نائل می‌شود. این درک امری ذومراتب است و بسته میزان تعلقی که متفکر به حقیقت دارد می‌توان دارای شدت و ضعف باشد.

داوری، چنین نگاهی نسبت به فارابی دارد. او معتقد است فارابی به درک خاصی از وجود متناسب با عالم اسلامی دست یافته است. درکی که تنها یک متفکر اسلامی می‌تواند به آن راه یابد. فارابی این درک را مبنایی برای پی‌ریزی فلسفه‌ای کاملاً مستقل از فلسفه‌های گذشته قرار داده است. یکی از مؤیدات داوری پیرامون شأنی که برای فارابی قائل است توجهی است که به فلسفه او شده است. این توجه که قدمتی بیش از نهصد سال دارد توسط شخصیت‌هایی که هر یک نابه‌ی دوران خود بوده‌اند رخ داده است. این ظرفیت و کشش موجود در فلسفه اسلامی نشان از این مطلب است که فلسفه‌ای که فارابی ارائه می‌کند چیزی بیش از فلسفه‌درویی‌های عقل معاش است و به همین دلیل نیز تا کنون پابرجا مانده است. داوری می‌گوید: «در اینکه اخلاف فارابی از آثار او خیلی اقتباس کرده‌اند خلافی نیست و این مطلب در نظر راقم این سطور هم مورد اعتنا بوده است؛ اما این اقتباس جهتی دارد که اگر نداشت فارابی هم مانند محمد بن زکریای رازی در فلسفه مورد غفلت قرار می‌گرفت. این اساس را در نسبت مجهول‌الکنهی که فیلسوف با حقیقت وجود پیدا کرده است باید جستجو کرد. با این نسبت است که فلسفه در عالم اسلام اجمالاً ظهور کرده و در طی نهصد سال تاریخ، بسط و تفصیل یافته است. پس توجه به آثار فارابی و اقتباس از آن یک امر تصادفی نیست و به استحکام برهانی قواعد فلسفی او هم ربطی ندارد چه غالب این قواعد بعد از فارابی و در آثار اخلاف او برهانی شده است تا جایی که می‌توان گفت تاریخ فلسفه در عالم اسلام و شاید در قرون وسطای مسیحی می‌بایست تاریخ شرح و تفصیل فلسفه فارابی باشد» (داوری اردکانی، 1389، ص 266). داوری در جای دیگری نیز باز به مسئله درک جدید متفکر اسلامی پرداخته و می‌گوید: «چنان نیست که آنان فلسفه ارسطو را درک یافته باشند آن‌ها وجه و ظهور دیگری از وجود را دیده و طرح تازه درانداخته‌اند. پس نه آن است که فارابی به تقلید صرف از یونانیان در مسائل بحث کرده باشد و اختلاف آراء او با فلاسفه یونان مربوط به خلط و اشتباه باشد». (داوری اردکانی، 1377: 115)، «فلسفه با «یافت» آغاز می‌شود. فلسفه «یافت» است. فارابی چیزی را یافته است که عین یافت افلاطون نیست». (داوری اردکانی، 1387: 130).

داوری معتقد است که فارابی در وقت تفکر نسبتی با وجود داشته است و به درکی از حقیقت وجود نائل شده است. این درک از آن جهت مورد توجه واقع شد و بسط و تفصیل یافت که اصیل بود؛ یعنی این درک با دوری از غوغای زمانه، مشهورات و مسلمات و در وادی تفکر با اتصال به حقیقت و گوش سپردن به سخن وجود حاصل شد. چنین درکی از آن جهت که فرازمانی است، باقی است. طبق بیان داوری، فارابی خود به شأن و موقعیتی که در آن قرار داشته واقف بوده است: «فارابی در سطور آخر کتاب تحصیل السعاده نوشته است که افلاطون و ارسطو علاوه بر تعلیم فلسفه طرق احیا و تجدید آن را نیز نشان داده‌اند. فارابی درست می‌گوید؛ اما هرکس که آثار متفکران و فلاسفه را می‌خواند به قدر فهم خود و بر حسب شأنی که در عالم تفکر دارد از فیلسوفان و متفکران درس می‌آموزد و با ایشان هم سخن و هم زبان می‌شود. از دوره افلاطون و ارسطو تا زمان تصنیف تحصیل السعاده قریب به 15 قرن فاصله است و در این مدت با اینکه فلسفه دچار نحوی وقفه و رکود بوده آثار افلاطون و ارسطو را مخصوصاً در حوزه‌های اسکندریه و انطاکیه و مرو و بغداد خوانده بودند و تا آنجا که من می‌دانم در طول این مدت کسی نگفته است که از افلاطون و ارسطو طرق احیا و تجدید فلسفه را آموخته است؛ زیرا این آموزش صریح نیست و به این جهت همه کس آن را فرانمی‌گیرد مگر اینکه با استادان یونانی رفیق و هم‌زبان شده و به سِر تفکرشان نزدیک شده باشد و از عهده‌ی فهم اشارات ایشان برآید و ناگفته‌های ایشان را از فحوای گفته‌هایشان بخواند و چنین شخصی خود فیلسوف

است. پس فارابی در تحصیل السعاده به صرف آراء استادان یونانی نپرداخت است او در مطالعه‌ی آثار فلسفی راه تجدید فلسفه را یافته و شأن و مقام خود را به عنوان معلم ثانی و مؤسس فلسفه اسلامی کم‌وبیش حس کرده است» (داوری اردکانی، 1389 ج: 117-118).

هر کس به قدر فهم خود، با سخن فلاسفه روبرو می‌شود و درسی که از آن‌ها می‌گیرد اگر ظاهر عبارات فلاسفه باشد، آموختنی اولیه است. حاصل این آموختن می‌تواند بازگویی و شرح سخن فلاسفه باشد و شاید به تقلید نیز بینجامد؛ اما فارابی مطلب با ارزش‌تری از استادان یونانی خود، آموخته و آن تجدید فلسفه است. تجدید فلسفه با تجدید تفکر حاصل می‌شود. فکر جدید نیز با برقراری نسبت جدید با حقیقت وجود حاصل می‌شود. او هر چند به حل مسائل فلسفی می‌پردازد؛ اما به مبادی و اصول توجه دارد؛ بنابراین فلسفه‌ای که با طرح اصول و مبادی جدید درانداخته شود نمی‌تواند حاصل النقاط آراء فیلسوفانی همچون افلاطون و ارسطو باشد.

با توجه به آنچه ذکر شد می‌توان گفت فیلسوف اسلامی با درکی از وجود متناسب با عالم اسلامی طرحی نو در فلسفه اسلامی درانداخته است. این درک برای هر فردی که آشنایی با فلسفه دارد حاصل نمی‌شود؛ بلکه نتیجه درکی حضوری است. حاصل یافت فارابی طرحی است که هر چند اجمالی است، توسط اخلاف او تفصیل می‌یابد و از جهتی تاریخ فلسفه چیزی جز سیر فلسفه از اجمال به تفصیل نیست.

04 صورت‌بندی استدلالی در اثبات فلسفه اسلامی: بنا به آنچه ذکر شد فلسفه‌ی اسلامی، فلسفه‌ای متعلق به عالم اسلامی است. فیلسوف اسلامی با درکی متفاوت نسبت به فلاسفه گذشته و هماهنگ با عالم اسلامی به بازخوانی فلسفه یونانی پرداخته است. در این بازخوانی درک جدیدی از وجود حاصل شده است. رسیدن به چنین درکی از وجود منوط به آن است که نگاهی غیرخطی به تاریخ داشته باشیم، فلسفه را نه شاخه‌ای از علم بلکه درک جلوه‌ای از وجود بدانیم و هم آنکه شأن و جایگاه متفکران را به عنوان تماشاگران و سخنگویان وجود پیش چشم داشته باشیم.

بنا بر آنچه ذکر شد و با توجه ویژه به سه مؤلفه استخراج شده از آثار داوری اردکانی، نگارندگان سیری استدلالی از آثار داوری استخراج نموده و به نحوی تنظیم می‌نمایند:

گام اول: تاریخ دارای ادواری است که در هر دوره از آن جلوه‌ای از وجود تحقق می‌یابد. بر این اساس عالم اسلامی نیز دارای تاریخی مخصوص به خود است که حاصل درکی متناسب با این عالم از وجود است.

گام دوم: فلسفه حاصل درک جلوه‌ای از وجود است و با این درک همه احکام و مسائل فلسفه مشخص می‌شود. بر این اساس فلسفه اسلامی نیز حاصل درکی خاص از وجود می‌باشد و مسائل مطرح شده در این فلسفه متناسب با این درک است.

گام سوم: فیلسوف کسی است که قادر به درک جلوه‌ای از وجود و حکایتگری از آن است. فیلسوف اسلامی نیز که متعلق به عالم اسلامی است متناسب با این عالم شاهد و حکایتگر این جلوه خاص از وجود است.

در نتیجه بنابراین صورت استدلالی مذکور فلسفه اسلامی تقلید یا ادامه و یا بدفهمی فلسفه یونان نیست؛ بلکه فلسفه‌ای مستقل در موضوع و مسائل و احکام خود است و به همین دلیل می‌توان آن را فلسفه‌ای تأسیسی دانست.

5. نسبت عقل و دین، شاخصه‌ی مهم فلسفه‌ی اسلامی

پیش از این به اثبات تأسیسی بودن فلسفه اسلامی پرداختیم. در این مقام به توصیف نسبت بین عقل و دین به عنوان یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های فلسفه اسلامی می‌پردازیم. متفکری که در عالمی اسلامی به سر می‌برد نسبت به این عالم بی‌تفاوت نیست، به آن می‌اندیشد و این پرسش که نسبت دین با فلسفه چیست برای او مطرح می‌شود و در حقیقت توجه به این نسبت لازمه‌ی فلسفیدن او در این عالم است، در غیر این صورت فلسفه‌ای که بی‌ارتباط با عالم خود باشد، به علم فلسفه تقلیل می‌یابد و به بحث در مسائل انتزاعی محدود می‌شود. متفکر اسلامی به این نسبت می‌اندیشد و در کتاب آسمانی و احادیث غور می‌کند؛ اما به مراعات آن فلسفه‌ورزی نمی‌کند.

این مسئله که متفکر در عالمی اسلامی به درک دیگری از فلسفه می‌رسد به این معنی نیست که او به ملاحظه‌ای این عالم تفکر می‌کند. متفکر اسلامی در درک خود از وجود، با جلوه‌ای از دیانت مواجه می‌شود و فهم مسائل خود را در ارتباط بین دین و عقل ادراک می‌کند؛ بنابراین فارابی در جمع بین دین و فلسفه به مقتضای زمانه سخن نگفته است؛ بلکه درک خاص او از وجود که درکی متعلق به عالم اسلامی است او را به سمت جمع بین دین و فلسفه سوق داده است. داوری در عبارت‌هایی متفاوت در آثار خود به این مسئله اشاره کرده است. او می‌گوید: «وقتی می‌گوییم فلاسفه اسلامی به دیانت اعتنای جدی داشته‌اند مراد این است که آن‌ها جلوه وجود را در آئینه دیانت دیده‌اند و به همین جهت است که وجود و حق را خدا دانسته‌اند» (داوری اردکانی، 1377: 121)، «فارابی نکوشیده است با رجوع به فلسفه‌ی یونانی میان دیانت و فلسفه موافقت ظاهری به وجود آورد؛ بلکه مسائل دین و فلسفه را در وحدت و جمع این دو ادراک کرده است» (داوری اردکانی، 1389 ج: 126)، «فلسفه اسلامی فهم فلسفه یونان در افق عالم اسلام است. به عبارت دیگر فلسفه اسلامی در فضای اعتقادات مسلمانی و در عالم روابط و مناسبات اسلامی پدید آمده است» (داوری اردکانی، 1389 د: 87)، «معنای اسلامی بودن فلسفه‌ی ما این است که این فلسفه در هوای اسلام روییده و از نفحات قرآنی و اعتقاد به توحید و نبوت و معاد اثر پذیرفته است» (داوری اردکانی، 1389 د: 47).

فارابی که هم در امور دینی و هم فلسفی مجتهد بوده است، وحی و عقل را مخالف و ضد هم نمی‌داند؛ بلکه معتقد است این دو باید مبین و مؤید یک حقیقت، اما با دو بیان متفاوت باشند. حقیقت در فلسفه به شیوه‌ی احکام برهانی مطرح می‌شود و مختص به خواص است و در دین به شکل خطابه و مختص به عوام است. هر یک از این دو روش برهان و تمثیل راهی برای وصول به حقیقت هستند. درواقع او فلسفه را باطن دین و دین را مثال فلسفه می‌داند (داوری اردکانی، 1389 ج: 125).

«تأثیر دیانت را در فلسفه فارابی باید به این نحو تفسیر کرد که برخلاف کسانی که با دین به مبارزه برخاسته‌اند آن را بسیار مهم و جدی تلقی کرده و به جای آنکه به رد ظواهر شریعت بپردازد فلسفه را باطن دیانت قرار داده است، نه آنکه دین مثلاً به عنوان یک عامل اجتماعی در تفکر او مؤثر افتاده باشد. فارابی اصلاً به التقاط دین و فلسفه نپرداخته است. با این مقدمات تطبیق ظاهراً اقوال فارابی با احکام دیانت و رسیدگی به جزئیات آراء فیلسوف در آثار مختلف او نمی‌تواند وجهه و شأن اسلامی فلسفه‌ی فارابی را معلوم سازد. این تطبیق و رسیدگی صرفاً مقدمه‌ی کار و شرط آشنایی با فلسفه معلم ثانی است؛ اما شرط کافی نیست و اگر بدون فهم و درایت معنای عمیق فلسفه به طور کلی و معانی و مقاصد کلمات فارابی صورت گیرد، شأن و قدر فیلسوف مجهول می‌ماند تا آنجا که ممکن است به مرتبه‌ی نویسنده‌ای تقلیل داده شود که سخن به مقتضای ملاحظات و موقع و مقام می‌گفته و به این ترتیب آراء ضدونقیض اظهار کرده است» (داوری اردکانی ج، 1389: 238).

با توجه به آنچه ذکر شد می‌توان گفت نسبت بین دین و فلسفه برآمده از مقتضیات زمانه نبوده و حاصل درک خاص فیلسوف در عالمی اسلامی است. فارابی در این درک از وجود فلسفه را باطن دین و دین را مثال فلسفه می‌داند که هر یک به بیان متفاوت از یک حقیقت در دو سطح متفاوت سخن می‌گویند.

نتیجه

یکی از مسائل اساسی در فلسفه اسلامی بحث در باب اصالت فلسفه اسلامی است. در این باب نظرات متفاوتی وجود دارد. در این نوشتار نویسندگان در پی آن‌اند تا با مذاقه در بطن اندیشه رضا داوری اردکانی به مبانی و اصولی مبنی بر تأسیسی بودن یک فلسفه دست یابند. سپس ضمن یافت مبانی مذکور در فلسفه اسلامی با تحلیلی تطبیقی در آثار وی به استخراج استدلالی در باب این مسئله پرداخته و در ضمن بیان یک صورت‌بندی استدلالی به اثبات این گزاره که فلسفه‌ی اسلامی، فلسفه‌ای تأسیسی و دارای ماهیتی مستقل است، با تدقیق در نگاه رضا داوری اردکانی پرداخته است. سپس به یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های فلسفه اسلامی یعنی نسبت عقل و دین با اشاره به آرای داوری اردکانی پرداخته است.

در گام نخست به استخراج و تبیین و تدقیق سه مؤلفه مهم در بطن اندیشه داوری اردکانی پرداختیم که نقش اساسی در فهم مراد و مقصود او از تأسیسی بودن یک فلسفه دارد. این سه مؤلفه که داوری از نظرگاهی معرفتی به آنها پرداخته است شامل نگاه ویژه داوری به تاریخ، فلسفه و فیلسوف است.

در دومین گام در پی تبیینی تحلیلی از نحوه ارتباط این سه مؤلفه با تفکر داورى اردکانی از تأسیسی بودن یک فلسفه بوده‌ایم.

در سومین گام دست به تطبیقی تحلیلی زده و هر یک از سه مؤلفه یاد شده در گام نخست را در ارتباط با مسئله تأسیسی بودن فلسفه اسلامی مورد بررسی قرار دادیم. بر این اساس می‌توان گفت تاریخ در دوره اسلامی با تاریخ در دوره‌های دیگر کاملاً متفاوت است و ویژگی‌های خاص خود را دارد. همچنین فلسفه نیز که درک جلوه‌ای از وجود است در این تاریخ متفاوت خواهد بود و به تبع این درک جدید مسائل مهمی برای اولین بار در تاریخ فلسفه مطرح شده‌اند که در سیر بحث‌های بعدی بسیار راه گشا بوده‌اند. فیلسوف تاریخ اسلامی نیز نقش تماشگری و حکایتگری را بر عهده دارد. در این زمینه به طور خاص به شخصیت و تفکر فارابی توجه داشته‌ایم. او که فیلسوف عالمی اسلامی است با درک جلوه‌ای از وجود و سخنگویی از آن تجدید کننده فلسفه و در واقع مؤسس فلسفه اسلامی است.

در چهارمین گام به تنظیم یک صورت‌بندی استدلالی بر اساس اصول مستخرج نگارندگان از بنیاد اندیشه رضا داورى اردکانی در تأسیسی بودن فلسفه اسلامی پرداخته شده است. همچنین در این مقال به یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های فلسفه اسلامی پرداخته شد. این شاخصه نسبت بین دین و عقل است. در تفکر داورى اردکانی دین و فلسفه دو بیان متفاوت از یک حقیقت هستند. فلسفه در حکم باطن دین است و دین در حکم مثال فلسفه است.

بنابراین، نویسندگان این مقاله با واکاوی خطوط نازشته و تصریح نشده و بطن و بنیاد اندیشه رضا داورى اردکانی، به استخراج سه مؤلفه اساسی تاریخ، فلسفه و فیلسوف پرداخته و ضمن تبیین و تحلیل جایگاه آن در اصالت یک فلسفه و مقام تأسیسی آن به تحلیلی از تأسیسی بودن فلسفه دست یافته و با پیوست مبانی مذکور در متن و بطن فلسفه اسلامی به این نتیجه رسیده‌اند که فلسفه اسلامی، فلسفه‌ای در مقام تأسیس و دارای اصالت و مشتمل بر درک و نسبت خاصی با وجود است. سپس صورت‌بندی استدلالی متقنی در اثبات این دریافت ارائه نموده و در نهایت به واکاوی نسبت عقل و دین در فلسفه اسلامی پرداخته است.

با ابتهای بر رویکرد معرفتی مؤلفه‌های مذکور و نسبت بین آن‌ها می‌توان با خوانشی متمایز از گذشته در رویارویی با نظرگاه‌های تطبیقی، متذکر تفاوت‌ها و نوآوری‌های فلسفه اسلامی گردید و به جایگاه حکایتگری فیلسوفان اسلامی در فرهنگ‌سازی و تحول آفرینی در عرصه‌ی اندیشه واقف گشت. بی شک این امر نقش قابل توجهی در صیر و سیر تمدن اسلامی داشته و خواهد داشت.

منابع

- جندی، مؤیدالدین. شرح فصوص الحکم. صححه و علق علیه الاستاد السید جلال‌الدین آشتیانی. قم: بوستان کتاب. 1381
- داوری اردکانی، رضا. فارابی مؤسس فلسفه اسلامی. چاپ چهارم، تهران: پژوهشگاه علوم اسلامی و مطالعات فرهنگی. 1377
- داوری اردکانی، رضا. مقام فلسفه در دوره تاریخ ایران اسلامی. چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم اسلامی و مطالعات فرهنگی. 1379
- داوری اردکانی، رضا. فلسفه و انسان معاصر. چاپ اول، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی 1383 الف
- داوری اردکانی، رضا. فلسفه تطبیقی. چاپ اول، تهران: ساقی. 1383 ب
- داوری اردکانی، رضا. درباره غرب. چاپ اول، ویراست دوم، تهران: هرمس. 1386
- داوری اردکانی، رضا. نگاهی دیگر به تاریخ فلسفه اسلامی. چاپ اول، تهران: موسسه انتشارات دانشگاه تهران. 1387
- داوری اردکانی، رضا. سیاست، تاریخ، تفکر. چاپ اول، تهران: ساقی. 1389 الف
- داوری اردکانی، رضا. فلسفه، سیاست، خشونت. چاپ سوم، تهران: سخن. 1389 ب
- داوری اردکانی، رضا. فارابی فیلسوف فرهنگ. چاپ چهارم، تهران: سخن. 1389 ج
- داوری اردکانی، رضا. ما و تاریخ فلسفه اسلامی. چاپ اول، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. 1389 د
- داوری اردکانی، رضا. نگاهی نو به سیاست و فرهنگ. چاپ اول، تهران: سخن. 1390
- داوری اردکانی، رضا. وضع کنونی تفکر در ایران. چاپ سوم، تهران: سروش. 1391

دیوانی، امیر. «چیستی فلسفه اسلامی»، روش شناسی علوم انسانی 24، ش. 96 (مهر 1397): 1-19
 عبداللهی، مهدی. «چه باشد آنچه خوانندش» فلسفه اسلامی». جاویدان خرداد 15، ش. 33 (بهار و تابستان 1397): 233-260
 لاهیجی، شمس الدین محمد. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. چاپ سیزدهم، تهران: زوار. 1398
 مظاهری، زهرا و علوی، سید محمدکاظم. «فلسفه اسلامی از امتناع تا ضرورت، تحلیل نظرات موافقان و مخالفان فلسفه اسلامی در دوره معاصر ایران». حکمت معاصر 11، ش. 1 (بهار و تابستان 1399): 209-232
 مظفر، علامه محمدرضا. منطق. چاپ پانزدهم، قم: دارالعلم. 1384

نسخه
 دیجیتال
 انتشار

An Analysis of the Foundational Nature of Islamic Philosophy

Based on Reza Davari Ardakani's Philosophical Foundations

Fatemeh Hassanpour, Ph.D. Candidate in Transcendent Theosophy (Hikmat-i Muta'aliyah), University of Isfahan, Iran

Fh.hasanpour@gmail.com

09162921470

Ja'far Shanzari, Associate Professor of Islamic Philosophy, University of Isfahan, Iran

j.shanzari@yahoo.com

09133113408

Abstract:

This paper presents a systematic analysis of the foundational nature of Islamic philosophy, with particular emphasis on Reza Davari Ardakani's philosophical foundations. Employing qualitative content analysis and logical derivation, the authors have conducted an exhaustive examination of Davari's works to develop a novel conceptual framework that substantiates the claim of Islamic philosophy's foundational character.

The study's methodology involves three pivotal components: (1) identification of core elements in Davari's thought, (2) their epistemological analysis beyond conventional academic interpretations, and (3) their incorporation into analytical premises for philosophical argumentation. These foundational elements comprise Davari's distinctive perspectives on: the nature of history, the essence of philosophy, and the philosopher's role.

Through rigorous analysis, the authors demonstrate that Davari conceptualizes philosophy as the manifestation of Being, historical reality as the actualization of this manifestation, and the philosopher as both observer and narrator of this process. Building upon these theoretical foundations, the paper first examines the general notion of philosophical foundationalism before specifically investigating its application to Islamic philosophy.

The study concludes that Islamic philosophy represents a unique ontological comprehension, with the Muslim philosopher serving as its interpreter within the specific historical context of the Islamic intellectual tradition. This comprehensive analysis of Davari's philosophical system ultimately establishes Islamic philosophy as authentically foundational rather than derivative.

Keywords: Being, History, Philosophy, Philosopher, Davari Ardakani, Islamic Philosophy